

به نام خدا

بحث در طایفه ثانیه بود که روایاتی است که ادعا می شود دلالت آنها بر نفی اشتراط یعنی تجفیف شرط نیست. خشک کردن خورشید شرط نیست بلکه اصابه کفایت می کند و خشک شدن ولو به امر آخری غیر از شمس حاصل شود کفایت می کند

در روایت چهارم بودیم که فقراتی ممکن است دلالت کند

اول صدر حدیث : ... فاصابته الشمس ثم بیس الموضع ...

به این بیان که ثم بیس الموضع اطلاق دارد چه با شمس و چه با غیر شمس به خصوص با درج کلمه ثم.

دوم: و ان اصابته الشمس و لم یبیس الموضع القذر و کان رطباً فلا يجوز الصلوه علیه حتی یبیس

که اطلاق دارد حتی بیس چه با شمس و چه با غیر شمس

سوم: و ان کانت رجلک رطبه او جبهتک رطبه او غیر ذلک منک ما یصیب ذلک الموضع اللقذر فلا تصل علی ذلک الموضع حتی یبیس (ذلک الموضع)

اگر ضمیر به ذلک الموضع برگردد دلالت دارد اما اگر برگردد به ما یصیب ذلک الموضع دیگر دلالت ندارد و همچنین این در صورتی است که حتی بیس در متن روایت باشد که در بعض نسخ نیست

پس دو یا سه فقره دلالت دارد بر این که تجفیف شرط نیست. بلکه اصابه کافی است.

پس دو طایفه داریم یکی مثبت شرط و دیگری نافیة بالاطلاق در قبال این دو طایفه اموری را می شود گفت که باید بررسی کرد یعنی تئوریهایی گفته شده است که باید بررسی شود.

مطلب اول: این طایفه ثانیه بالاجماع یقید به این که باید این اصابه موجب تجفیف شود بنابراین مفاد طایفه ثانیه بعد از تقیید به اجماع با طایفه اول یکی می شود. (حتی بیس بالشمس) بله در یک نکته فقط اختلاف دارند و آن اینکه روایت زراره می فرماید اذا جففته الشمس فهو طاهر چه این تجفیف با اصابه باشد یا نه زیرا تجفیف در مواردی که مانعی باشد اما خورشید خشک کرده مثل اینکه پارچه ای روی زمین افتاده است در اینجا تجفیف بالشمس صادق است اما اصابه نه یا اگر هوا ابری باشد و زمین خشک شد حتی اگر به مجاور بتابد و در اثر تابش به مجاور حرارتی ایجاد شود که شیء مجاور خشک شود. بنابراین در عنوان جففته الشمس اصابه در آن وجود ندارد.

...

پس با اجماع این جهت از بین رفت که تجفیف باید با شمس باشد اما اصابه لازم هست یا نه بحث دیگری است

این بیان از کلام مرحوم خویی در فقه الشیعه استفاده می شود ج 5 ص 274

اشکال:

استناد به این اجماع مشکل است زیرا مقصود چیست؟

اگر مراد آن اجماعی است که داریم که غیر شمس مثل ریح مثلا مطهر نیست اولاً در صغرای اجماع اشکال است زیرا شیخ طوسی در خلاف تصریح کرده که اگر باد زمین را خشک کند پاک می شود. البته گفته اند بعداً ایشان از این فتوا عدول کرده است اما دغدغه ای هست و این فتوای شیخ ولو عدول کرده باشد معلوم می شود آن چنان این مسئله واضح نبوده که شیخ در مدتی از زمان قائل به آن بوده است و نمی توان گفته شیخ متوجه به این اجماع نبوده است

اما از نظر کبری این مسئله با مسئله ما متفاوت است زیرا در آن مسئله می گوید خود ریح به تنهایی مطهر می خواهد باشد اما در مسئله ما خود شمس مطهر است اما همراه چیز دیگر و این با آن چیزی که اجماع بر آن قائم است متفاوت است. بنابراین اگر این اجماع مرادشان باشد نمی توان به آن استدلال کرد که ظاهراً همین در نظر ایشان است به قرینه اینکه مقرر این اجماعات را آدرس داده است

اگر مرادشان اجماع مرکب باشد یعنی هر کسی که مطهریت شمس را گفته است فرموده است که اگر قائل به مطهریت شمس شویم تجفیف به شمس لازم است یعنی تمام کسانی که قائل به مطهریت شمس هستند یا قائل به عدم مطهریت ، همه قائلند که اگر شمس بخواهد مطهر باشد تجفیف به شمس لازم است اینها هم اشکالشان این است که مدرک این اجماع همین روایات است و این یک مسئله اجتهادی است که از مجموع این روایات به دست آمده است و به خاطر این فتواها این گونه است و کاشف از قول معصوم نیست. علاوه بر اینکه صغرای اجماع هم محل مناقشه است زیرا در کلام بسیاری این خصوصیات مطرح نشده است حتی مانند شرایع بنابراین تحصیل چنین اجماعی برای ما متأخرین که راهی برای کشف فتاوی فقها نداریم غیر از این کتب و در این کتب هم ذکر نشده است ، تحصیل چنین اجماعی ممکن نیست.

مطلب دوم

این دو طایفه يتعاطيان التقييد . طایفه اول به طایفه دوم قید می زند و دوم به اول

طایفه ثانیه اشراق و اصابه داشته و اطلاق داشت چه موجب تجفیف شود یا نه که با تجفیف طایفه اول تقیید می خورد و طایفه اول که تجفیف داشت بواسطه اشراق و اصابه طایفه دوم تقیید می خورد. این مطلب از محقق خویی و غیره استفاده می شود اگر چه تصریح ندارند اما مجموع بحثهای در هر دو شرط که می بینیم ، می بینیم در هر جا با

اشکال اول: محقق تبریزی

ایشان نام استاد را نبردند اما معلوم است که نظرشان به فرمایش استادشان است

فرمودند اگر می پذیرید که طایفه دوم اطلاق دارد مورد آن قضیه اصولیه است که اگر شرطهای متفاوت داریم و جزاهای واحد داریم در اینجا باید مفهوم هر یک را به منطوق دیگری تقیید بزنیم. مثل اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفی الجدران فقصر که این واضح شده است مفهوم اولی ایناست که اگر اذان مخفی نشد قصر نکن چه خفاء جدران شود و چه نه اما منطوق روایت دیگر این مفهوم را قید می زند و همچنین در روایت دیگر و نتیجه این دو این می شود که احد الامرین کافی است.

در مانحن فیه هم همین طور اذا جففته الشمس فهو طاهر چه اصابه باشد و چه نباشد و در روایت دیگر می فرماید وقتی اصابه و خشک شدن باشد فهو طاهر چه تجفیف باشد یا نه. فهو طاهر جزای هر دو است و در یکی شرط تجفیف است و دیگری اصابه که مفهوم اول این است که اگر تجفیف نبود پاک نیست در حالی که روایت دوم می گوید اگر اصابه بود پاک می شود بنابراین منطوق دوم مفهوم اول را قید میزند از طرف دیگر مفهوم طایفه دوم می گوید هر جا اصابه نبود پاک نیست ولو تجفیف باشد و منطوق طایفه اول می گوید اگر تجفیف بود پاک می شود پس نتیجه این می شود که احد الامرین کافی است و اگر خورشید چیزی را خشک کرد اصابه لازم نیست اما اگر خشک نکرد اصابه لازم است یا باید خورشید متنجس را خشک کند یا اینکه اگر خشک نکرد اصابه لازم است که حتما به خود متنجس بتابد ولو برای لحظاتی و بعد بواسطه عوامل دیگر خشک شود.

این اشکال وارد است اما مبنایی است اما بزرگانی هم قائلند که در این موارد باید جمع بین شرطین کرد که همان تقییدی است که آقای خوبی انجام داده است. و در ذهن من است که خود مرحوم خوبی هم این مبنا را قائل بودند اگر چه ممکن است وقتی اینجا را می فرمودند دیگر این مبنا را نداشته اند

اشکال دوم به مطلب دوم:

این طایفه ثانیه بعضی اباء از تقیید دارند بله ما اشترقت و کل ما اشترقت اباء از تقیید ندارد اما روایت موثقه عمار چون فرمود اذا اصابته الشمس ثم بیس الموضع و ظهور ثم در تراخی است یعنی بعد از اصابه بیوست حاصل شود و اگر تجفیف بالشمس باید باشد تراخی در اینجا معنا ندارد و عنوان اصلا از بین می رود. و در باب اطلاق و تقیید هنگام تقیید عنوان موجود در مطلق را از بین نمی بریم و از موضوعیت نمی اندازیم مثلا در اکرم کل عالم در اینجا عالم بودن را از موضوعیت نمی اندازیم

وصلی الله علی محمد و آل محمد.